

• آیت الله سیدعلی کمالی دزفولی

مکتب تفسیری باطنیه

خروج چشمگیر از مرزهای قانونی تفسیر

اگرچه معتزله اولین فرقه‌ی مشکلی بود که در تفسیر قرآن و تعریف معارف اسلامی، عقل را بر نقل، مستند خود قرار داد و پیروانش برای نصرت عقاید خویش که اصول مکتب ایشان را تشکیل می‌داد، تا آن‌جا پیش رفتند که معارضات اثری را تا اندازه‌ای نادیده گرفتند و شاذ را بر مشهور ترجیح دادند تا بلکه رأی خود را اثبات کنند، اما با وجود همه‌ی این‌ها، باز صبغه‌ی دینی داشتند و خدماتی به فرهنگ اسلام کردند. ظاهر نیز چنین حکم می‌کند که نیت و قصد ایشان نصرت دین و حفظ آن از دستبرد معاندان و مبطلان بوده است. ای کاش تأویل قرآن و نادیده گرفتن نصوص اثری، در همین حد و مرز باقی می‌ماند و مهار گسیختگی‌های بعدی که به وسیله‌ی باطنیان، غالیان و صوفیان انجام گرفت، در آن راه نمی‌یافت، و به قول مجلسی دوم: «اول الالحاد سلوک التأویل من غیر دلیل»^۱



مکتب تفسیری باطنیه



[مجلسی، ج ۵: ۴۷]: راه الحاد را برای مسلمانان باز نمی کرد.

اگر معتزله - به ندرت - اثر را از حاکمیت عزل می کردند، لااقل عقل را به جای آن می نشانند، و اگر مجاز و استعاره را در فهم قرآن راه می دادند، حداقل الفاظ را از معانی خود خلع نمی کردند. مهار گسیختگی مغرضان و نابخردان و مدعیان و فرقه سازان دکاندار، چنان صورت کلی و زیبایی سیمای نورانی فرهنگ اسلام را دگرگون ساخت که شناخت چهره‌ی واقعی اسلام آن گونه که قرآن و سنت و سیرت محمد(ص) تصویر کرده، نیازمند سال‌ها زیر و رو کردن این پرونده‌های چندمیلیون برگی درهم ریخته است. متأسفانه این همه ناروایی‌ها در اثر آن است که رجال دین و دانش را به شهرت و سمت می شناختند، نه به صفت و واقعیت. و این طرز فکر، میراث مصون دانستن صحابیان از جرح و تعدیل است.

این سنتی لایتغیر است که رویدادها محصول عوامل خاص خویشند و هر جا عوامل رو به گسترش باشند، به طور مسلم رویدادها نیز گسترش خواهند یافت. بنابراین، وقتی عوامل خروج تفسیر از محدوده‌ی مآثورات و شرایط قانونی، گسترش بیش تری یافت و سدی نیز در راه آن نبود، تفسیر نه تنها از حدود مآثورات تجاوز کرد، بلکه در حد آرای معقول هم باقی نماند و به صورت دلخواه درآمد. البته منظور آن نیست که تفسیرهای قانونی از بین رفته و جای خود را به این نوع تفسیرها داده‌اند، بلکه آن است که چنین تفسیرهایی - و هر چند اندک - در اجتماع اسلام جایی برای خود باز کردند و هواخواهانی فراهم ساختند. بر این اساس و برای مثال، اگر در مجلس مناظره‌ای معاندی بگوید: غزالی، معاویه را امیر و رهبر جامعه‌ی اسلامی معرفی کرده است، و من در جواب بگویم: اعتقاد غزالی برای ما مستند و حجت نیست، و او باز بگوید: چگونه حجت نباشد و حال آن که از مشهورترین متکلمان اسلام است؟ من حقیقتاً جواب عامه پسندی برای او نخواهم یافت. پس به ناچار حاضران برای او دست می زنند و تصدیق خواهند کرد که معاویه رهبر جامعه‌ی اسلامی است!

شهرت و قبولی که این گونه مفسران در میان پاره‌ای از

عوام یا سیاستمداران پیدا کردند، معلول چهار علت بود:
اول: ارضای غریزه‌ی نوحواهی و دل‌آزردگی از کهنه
دوم: آسان شمردن احکام دین برای فرار از مسوولیت
سوم: حذف شرایط قانونی و آسان گرفتن تفسیر، بدون
زحمت تحصیل، به قصد ارضای حس خودخواهی
چهارم: استخدام نامرئی سیاست برای پیش بردن
مقاصد سیاسی، ولو در حد ایجاد انشعاب

باطنیان

باطنیان که به فرقه‌ای سیاسی شبیه تر بودند تا فرقه‌ای مذهبی، امامت را بعد از حضرت امام صادق(ع)، حق اسمعیل فرزند ارشد او می دانستند و برای به دست گرفتن قدرت، عقاید خاص مذهبی را بهانه و مخفیانه تبلیغ می کردند. در اندک مدتی، دعوت ایشان نمونه‌ی کامل خلع شریعت، به استناد تأویل دلخواه در قرآن، سنت و احکام شد. باطنیان در قید آن نبودند که برای آرای تفسیری خود مستندی از عقل یا نقل داشته باشند، بلکه تفسیر قرآن را تابع اراده‌ی رهبرانشان (به اصطلاح خود، امام یا معلم) می دانستند. بنابراین در قدم اول، هر لفظی را از افاده‌ی معنای لغوی خود معزول کردند. پس به طریق اولی التزام به عقل و نقل در کارشان نبود. ایشان بنا کمال جسارت می گفتند: «مراد از کلام الله، ظواهر نصوص آن نیست، بلکه بواطن و اسرار آن است.»

شاطبی گوید: «مثال این قسم دستکاری‌های باطنیه را در کتاب خداوند می توان دید که آن را از ظاهرش خارج می کنند و می گویند: مراد و مقصود خداوند در پشت این ظاهر است و راهی برای رسیدن به آن با عقل و نظر نیست. و می گویند این است و غیر از این نیست که فهم آن به دست نمی آید جز از جانب امام، آن هم به تقلید از آن معصوم(ع) و استناد ایشان بیش تر به علم حروف و نجوم است و در این زمان‌های متأخر، پارگی این وصله بیش تر شده است؛ تا آن جا که دعاوی بسیار بر شریعت بار کرده‌اند، مانند ادعاهای بسیار ایشان که هرگز معقول نیستند و این قسم شامل ساخته‌های اهل سفسطه و مدعیان حکمت نیز می شود. و همه‌ی این‌ها، نه اصلی دارند که بر آن سوار شوند و نه ثمره‌ای که برداشت شود؛ بلکه سراسر



بیهوده اند» [شاطبی، ج ۱: ۸۶].

تفتازانی در شرح «عقاید نسفی» معتقد است: «باطنیان را از آن جهت باطنی گویند که قائلند نصوص را نباید به ظاهرشان معنی کرد، بلکه آن‌ها معانی باطنی دارند که جز معلم، کسی آن را نمی‌داند و قصد ایشان نفی کلی شریعت است.» وقتی انسان نفوذ یاوه‌های باطنیان و امثال ایشان را در میان ساده‌اندیشان می‌بیند، به اندیشه فرو می‌رود که شاید سیاستمداران و فرصت‌طلبان آن‌ها را برای آزمایش تلقین‌پذیری و حماقت‌زایی بشر اختراع کرده باشند. فکر تأویل شریعت - به طور دلخواه - مأخوذ از یهود است؛ برای مثال: استناد به اعداد حاصله از محاسبه‌ی حروف ابجد و متفرعات آن به نام خواص حروف.

تأویل‌کنندگان باطنی، غالی و صوفی، لطمه‌هایی به دین اسلام و فرهنگ مرفقی و منطقی آن زده‌اند که جبران آن بسیار دشوار است. متأسفانه سوادجویان این مطالب را مانند انواع دیگر تمویهات برای تسخیر حقایق، در فرهنگ اسلام وارد ساختند. مانند آن که یکی گفته بود: قیام ساعت در سال ۱۲۰۷ هجری است. مطابق اعداد «بغته» زیرا در قرآن آمده است: «لا تأتیکم الا بغته» [رشید رضا، ج ۱: ۱۰۲].

اما فرهنگ اصیل اسلام از این نوع معتقدات غیرعلمی و منطقی پاک و منزّه است. دلیل آن هم قرآن و سنت و آثار علمی دو قرن اول است که حتی به طور اشاره و تأویل نمی‌توان چنین مطالبی را از قرآن یا سنت یا سیرت یا عمل اصحاب استخراج کرد. بذریع باطنیه از آن وقت پاشیده شد که گروهی از زندانیان مأمون عباسی، در زندان عراق به دور هم گرد آمدند. از آن جمله، عبدالله بن میمون القداح و محمد بن الحسن، معروف به «دندان»، و دو تن دیگر که ایشان را «چاربجه» به معنی چهار دانشمند می‌گفتند. آنان در زندان، اصول و قواعد باطنیه را پی‌ریزی کردند [بغدادی، : ۲۶۶].

مراتب دعوت باطنیه به نقل از «الفرق بین الفرق

بغدادی» (فصل باطنیان) چنین بوده است:

۱. «ذوق» و آن احقق شناسی است که گاهی به رمز از آن چنین تعبیر می‌کردند: تخم را در شوره زار نپاشید. در خانه‌ای که چراغی است، سخن مگویند (و مقصود ایشان حضور عالم بود).

۲. «تأسیس»، به معنی استمالت مدعو و سخن گفتن با اوست به میل و هوایش.

۳. «تشکیک» در اصول دین و ارکان شریعت، با طرح سؤال‌ها؛ مثلاً: چرا باید حائض قضای روزه را به جا آورد؛ اما از قضای نماز معاف باشد؟! چرا قرائت در بعضی نمازها به جهراست و در بعضی به اخفای؟!

۴. «ربط»، و آن اخذ عهد است برای فاش نساختن اسرار.

۵. «تدلیس»، و آن تظاهر به موافقت است با اکابر دین و دنیا.

۶. «تأسیس»، و آن تمهید مقدمات است برای آماده ساختن مدعو به منظور اخذ تعالیم.

۷. «خلع»، یعنی اسقاط عقاید اسلامی و به طور کلی هر نوع عقاید دینی به وسیله تأویلات دلخواه.

مقریزی در «خطط»، در مراتب نه‌گانه‌ی دعوت اسماعیلیه گوید: وقتی مدعو به رتبه‌ی پنجم رسید، داعی شروع می‌کند، در تفسیر معانی شرایع اسلام از نماز و روزه و حج و زکات و طهارت و غیر این‌ها از واجبات، به اموری که مخالف ظاهر است. و هنگامی که زمان دعوت به درازا کشید و مدعو معتقد شد که وضع احکام شریعت بر سیل رمز است و در آن سیاست عام رعایت شده است و شرایع معنی و مقصدی دارند غیر از ظاهر، داعی او را به کلمات افلاطون، ارسطو و فیثاغورث دعوت می‌کند. نمونه‌های دیگر از تأویلات باطنیان را در ادامه ملاحظه فرمایید: غسل: تجدید عهد است. طهور: بیزاری جستن از هر اعتقاد است. تیمم: اخذ از مادون (رتبه‌ای از رتبه‌های باطنیان) است. صیام: امساک است از کشف اسرار. طواف هفت شوط: طواف به ائمه‌ی سبعه است. نار ابراهیم: غضب نمرود است. ذبح اسماعیل: اخذ عهد است. عصای موسی: براهین اوست. انفلاق بحر:



پراکنده شدن علم است. مَنْ: علم است. سلوی: داعی است. جراد و قمل و ضفادع: سؤالات و الزامات موسی است. تسبیح جبال: مردان استوار در دین هستند.

هدف باطنیان انهدام اسلام نبود، بلکه آن‌ها انهدام قدرت‌های موجود و به دست گرفتن قدرت آن‌ها را در سر می‌پروراندند؛ هر چند در راه رسیدن به این هدف، معارف اسلامی را تحریف یا بعضاً منهدم کردند. باطنیان برای به دست گرفتن قدرت، آنچه را از نصوص و احکام دین که با آرا و برنامه‌هایشان هماهنگ بود، تظاهر می‌کردند و آنچه را که ناهماهنگ بود، به وسیله‌ی تأویلی ناروا و حتی قلع و قمع و اعدام، از سر راه برمی‌داشتند. خوارج نیت مسلمانی داشتند، اما باطنیان از مسلمانی قصد و نیت دیگری داشتند. نویسنده از باطنیه کتاب مستقلی در تفسیر سراغ ندارد، مگر تفسیر منسوب به محی‌الدین عربی^۳ و این شاید از آن جهت باشد که نخواستند حتی تأویلات دلخواه خود را محدود سازند، بلکه می‌خواستند حق عدول از اقوال را برای خود محفوظ دارند و از این باب به تفسیر مدون و غیر قابل تغییر نپرداختند.

کاری را که باطنیان با کمال گستاخی انجام دادند، صورت‌های نازل‌تر آن را صوفیان، و اخیراً بهاییان، و نازل‌تر و محدودتر از آن را بعضی واعظان دینی ما، دنبال می‌کنند. تعلیمات اسماعیلیان، علی‌اللهیان، صوفیان، همچنین بهاییان و امثال ایشان، در حقیقت کمابیش صورت‌های گوناگونی از تعلیمات باطنیان هستند که در همه‌ی آن‌ها، خلع شریعت به استناد تأویلات دلخواه، مشترک است. همان‌طور که باطنیان پیروان خود را از نظر کردن به کتاب‌های دیگران و شنیدن سخنان ایشان منع می‌کردند، بهاییان نیز چنین کردند تا آن‌که میرزا حسینعلی بهاء فهمید که این حکم، مسخره و رسواکننده است. از این رو، در «اقدس» پس از اقرار به این دستور رسواکننده، آن را ترمیم کرد و گفت: «قد عفا الله عنکم ما نزل فی «البیان» من محو کتب و آذناکم إن تقرؤا من الکتب ما ینفعک [گلبایگانی، ج ۳: ۱۰۰].

استعمال کلمه‌ی «اغنام الله» از طرف بهاییان، عین استعمال باطنیان در این باره است [بغدادی، فصل باطنیان]. از یاهو سرایی‌های تفسیری میرزا علی محمد باب

در کتاب «تفسیر سوره‌ی یوسف» است که: «وقد قصد الرحمن من ذکر یوسف نفس الرسول و ثمره البتول حسین بن علی مشهوراً إذ قال حسین لایبه إنی رأیت أحد عشر کوکبا و الشمس و القمر رأیتهم بالاحاطه علی الحق لله الحق ساجداً و ان الله قد اراد بالشمس فاطمه و بالقمر محمداً و بالنجوم الاثمه الحق فی ام الكتاب معروف افهم الذین یکون علی یوسف باذن الله سجداً و قیاما» [باب، ۳۰۹].

قره‌العین بهایی گفته است: «صوری که منتظرند در روز بازپسین در آن بدمند، منم!» [قره‌العین، ۲۱: که البته تأویلی است آسان.

ساختمان مذاهب بابی و بهایی بر خرابه‌های مذاهب باطنیان بنا شده است و همان مصالح انباشته و فرسوده را که در آن جا یافتند، در این جا نیز به کار بردند؛ البته از حیث سیاست و نفوذ و از حیث سفسطه‌ی علمی نه به پایه‌ی فرق باطنیان رسیدند و نه هرگز تأثیر باطنیان را در تاریخ داشتند. از میان فرق باطنیان، تساهل «قرمطیان» بیش تر بود. ایشان رعایت احکام نمی‌کردند. ناصر خسرو که خود از سران دعوات اسماعیلیه است، در شهر «الحساء» مسجدی ندید، مگر مسجدی کوچک که یک تن سنی از برای خود ساخته بود. قرمطیان نماز نمی‌خواندند. چند بار قافله‌ی حجاج را تا آخرین نفر قتل عام کردند. حجر الاسود را از رکن جدا کردند و به بحرین بردند و پس از ۲۲ سال (۳۳۹-۳۱۷) به سفارش خلیفه‌ی فاطمی آن را به کعبه بازگرداندند.

زیر نویس

۱. مجلسی، محمدتقی. بحار الانوار. یعنی سرآغاز بی‌دینی، گزینش تأویل بی‌دلیل است.
۲. شاطبی، موافقات. فیلون یهودی که در سنوات ۳۰ میلادی می‌زیست، گمان می‌کرد تورات تماماً رمزی و قابل تأویل است.
۳. رشید رضا، تفسیر المنار. گروهی نیز آن را به عبدالرزاق کاشی باطنی نسبت می‌دهند.
۴. بغدادی. الفرق بین الفرق.
۵. ابوالفضل گلبایگانی. رسائل الاصلاح.
۶. میرزا علی محمد باب. مفتاح باب الابواب.
۷. قره‌العین. المبادئ البهائیه.